

پای صحبت های طوبا ساجدی، همسر شهید محمد پارسا
اولین فرمانده سپاه شهرستان فردوس

توجه به بیت المال حتی به اندازه یک خودکار



بنای زاده - از بین شماره های که در دست دارم او پاسخ می دهد. وقتی نسبتش را با شهید محمد پارسا می پرسم می گوید: همسرش هستم. ساکن خیابان دانش آموز است. وارد اتاق که می شوم، اولین چیزی که نگاهم را جلب می کند قاب عکس های شهید است که روی دیوار جا خوش کرده است. خودش را طوبا ساجدی معرفی می کند. به نظر جوان می آید و می گوید: سعادت نداشته است سال های بیشتری در کنار همسر شهیدش باشد و بلافاصله کاغذی را از پشت قاب عکس می آورد و می گوید: اول این را می خوانم بعد سوالاتتان را پرسید و با لحنی آرام شروع به خواندن می کند: «اگر شهید شدم بگذارید همشهریانم جنازه ام را ببینند تا لااقل آنهایی که همواره دستی از دور بر آتش دارند و فقط آموخته اند که در عزای دیگران نوحه زاری کنند ولی خود و عزیزان شان را مانع می شوند تا در راه خدا از جان و مال شان بگذرند، (ببینند) تادر وجودشان تحولی پیش آید.»



فعالیت های انقلابی

۱۷ ساله بوده است که با محمد ازدواج می کند و داستان پیوند را این طور بیان می کند: قبل از آنکه با محمد ازدواج کنم دورادور او را می شناسختم. با خواهر شهید دوست بودم و در فعالیت های انقلابی مثل پخش اعلامیه و کتاب فعالیت می کردم. یادم است آن زمان محمد دانشجوی رشته اقتصاد در دانشگاه تهران بود و ما ساکن فردوس

انجام می دادیم. وقتی پیشنهاد ازدواج توسط خواهرش به من داده شد با توجه به شناختی که از تفکر محمد داشتم قبول کردم که ازدواج مان همراه با اولین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی یعنی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ بود.

در انتظار اعزام

شهید پارسا اولین فرمانده سپاه پاسداران شهر فردوس بوده و به همین دلیل اجازه رفتن به جبهه و حضور در خط مقدم را به او نمی داده اند. همسرش در این باره می گوید: او چند باری اقدام به رفتن کرد و هر بار با درخواستش مخالفت می شد تا اینکه در مهرماه سال ۱۳۶۰ از فردوس به مشهد منتقل شد و به عنوان نماینده دادستان در مشهد به فعالیت خود ادامه داد. با منتقل شدنش به مشهد امیدوار بود که شاید بتواند با تغییر سمتش به جبهه برود، اما آن روزی که پیشنهاد رفتن به جبهه را مطرح کرد، باز هم با مخالفت روبرو شده بود. انقلاب تازه پیروز شده بود و گروهک های زیادی بودند که قصد ضربه زدن به انقلاب را داشتند و محمد کارش رسیدگی به پرونده های مجرمان بود و از این رو باز هم با رفتن مخالفت می شد.

اما طوبا ساجدی روزی را به یاد می آورد که همسرش با شادی به خانه می آید: یک روز با خوشحالی به خانه آمد و گفت باید ساکش را آماده کند. او تمام مرخصی هایش را گرفته بود که به جبهه برود.

چهل روز برابر با چهل سال

همسر شهید در ادامه می گوید: آن زمان که محمد به جبهه رفت من باردار بودم و ارتباط ما از طریق نامه هایی بود که برایم می فرستاد. او بخشی از یکی از نامه ها را می خواند: «من در شرایطی این نامه را می نویسم که غسل شهادت کرده ام و اصلاح کرده ام و نو پوشیده ام و آماده شرکت در برنامه حمله امشب شده ام. در هیچ زمانی به این اندازه احساس نزدیک شدن به خدا را نداشته ام و هیچ وقت این چنین احساس قطع علائق دنیوی را نمی کرده ام. در این چهل روزی که در جبهه بوده ام به اندازه چهل سال رشد داشته ام و در اینجا جاست که جوهره اصلی افراد نمایان می شود.»

ساجدی ادامه می دهد: چند روزی از رسیدن این نامه می گذشت که زنگ خانه به صدا درآمد و خبر تیر خوردن محمد را در عملیات دادند، آن زمان خبر قطعی از اینکه اسیر شده یا به شهادت رسیده است نبود. فروردین ماه بود که فرزندم به دنیا آمد و هنوز به امید این بودم که محمد زنده است. یک سالی طول کشید تا خبر قطعی شهادتش را آوردند و من ماندم با فرزندتی که هیچ وقت پدرش را ندید و پدیری که آرزوی دیدن فرزندش را داشت. محمد در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۶۰ در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسیده بود.

تسلیم محض خدا بودم

وقتی از او می پرسم با رفتن شهید مخالفتی نداشتید، سرش را تکان می دهد و می گوید: من تسلیم محض خدا بودم. رفتنش برایم خیلی سخت بود ولی مخالف رفتنش نبودم. اگر خودم هم می توانستم حتما می رفتم، ولی کاری که توانستم بکنم این بود که در آن

مدت به او دلداری بدهم که نگران وضعیت من نباشد. ساجدی ادامه می دهد: بعد از خبر قطعی شهادت محمد هر چه زمان بیشتر می گذشت شرایط برایم سخت تر می شد و جای خالی اش را بیشتر احساس می کردم، ولی هیچ وقت با تمام سختی هایی که پشت سر گذاشتم از رفتنش پشیمان نیستم چون آرمان من و محمد انقلاب و دفاع از سرزمین مان بود.

متواضع و مهربان

او در مورد خصوصیات اخلاقی همسر شهیدش می گوید: در زندگی بسیار متواضع و مهربان و در جامعه دلسوز مردم بود و برای حل مشکلات آنها تلاش می کرد. یادم هست یک روز که برای خرید بیرون رفته بودم دیدم محمد کنار پیروزی خم شده و در حال گوش کردن به درد دل هایش است، من رد رفتم خرید کردم و برگشتم و محمد هنوز به همان صورت خم در حال گوش کردن به حرفهای آن پیرزن بود.

از خصوصیات اخلاقی بارز شهید پارسا یکی هم توجه زیاد به بیت المال بود. همسر شهید این نکته را یادآور می شود و می گوید: روزی به محل کار ایشان رفته بودم که دیدم دوستش آمد و خواست محمد شماره ای را برایش بنویسد، یادم هست خودکاری که توی دستش بود را کنار گذاشت و خودکار خودش را از جیبش در آورد و شماره را نوشت.

آرمان داشتیم

او از حفظ آرمان ها و حقایقی که نسل جوان باید بدانند می گوید: من فکر می کنم افرادی که در آن زمان و دوره تاریخی بوده اند و زندگی کرده اند باید حقایق را به گوش نسل جوان برسانند، آرمان های انقلاب باید گفته شود. عدم آگاهی باعث خیلی از سوء برداشتها برای نسل جوان شده

است. آیا امام خمینی مردم را به زور به پای صندوق های رای آورد یا اینکه این آرمان آنقدر جذاب بوده است که مردم به انقلاب رای آری داده اند؟

او به نقش زنان اشاره دارد و خاطرنشان می کند: در هر دوره زنان نقش مهمی داشته اند، در آن زمان با اینکه شرایط طوری بود که خانم ها بیشتر در خانه بودند ولی باز هم نقش خودشان را به خوبی ایفا می کردند و پایه پای همسران شان بودند. زنان و دختران نسل امروز هم باید بدانند قبل از هر فعالیت اجتماعی ابتدایک همسر و یک مادر هستند و بعد از این نقش است که نقش های اجتماعی او جایگاه پیدا می کند.

بخشی از وصیت نامه شهید محمد پارسا

هر روز صدای خمپاره ها و انفجار توپ ها و غرش مسلسل ها که پیام آوران مرگ هستند مرا به خود می آورد که مرگ نزدیک است و تو هنوز وصیت نامه ننوشته ای و در لحظه مرگ نمی توان به فکر دنیا بود و از دنیا نوشت و لذا وصیتیم دعوت به وحدت و شناخت حق و به دست گرفتن مسیر تقوی و ترس از خدا و جهاد و یاری رساندن به مستضعفین است.